

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دوازدهم، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۹۹

بازتحلیل واژگانی، جلوه‌ای از فارسی‌سازی وام‌واژه‌ها در زبان فارسی؛ یک بررسی ساختاری^۱

مرتضی دستلان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۳

چکیده

بازتحلیل واژگانی، یکی از جلوه‌های بومی‌سازی است که در اثر ناآگاهی افراد از ریشه واژه، رخ می‌دهد. در بازتحلیل واژگانی، جزئی از وام‌واژه بر اساس شباهت ظاهری، با یک تکواژ یا واژه مشابه، اشتباه گرفته می‌شود و با آن جایگزین می‌شود. پدیده بومی‌سازی در هر زبانی با توجه به قواعد خاص آن زبان، شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و در پی آن نامی مرتبط با اسم همان زبان، بر آن گنجانده می‌شود. بنابراین در این مقاله، بومی‌سازی وام‌واژه‌ها در زبان فارسی، «فارسی‌سازی» نام گرفته است. هدف این پژوهش، بررسی ساختاری بازتحلیل واژگانی به عنوان یکی از روش‌های ویژه فارسی‌سازی و دسته‌بندی آن بر پایه ساختار ارائه شده است. در همه موارد بازتحلیل واژگانی، سه مؤلفه مشترک (وام‌واژه، بوم‌واژه، و ویژگی‌های معنایی وام‌واژه) وجود دارد و بین این سه مؤلفه نیز سه رابطه (دال و مدلولی، شباهت صوری، و ارتباط مصداقی) حاکم

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2019.23738.1633

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور؛

mo.dastlan@pnu.ac.ir

است. رابطه سوم، یعنی ارتباط مصداقی بین مفهوم وام‌واژه و بوم‌واژه بر اساس شکل، کارکرد و یا معنای وام‌واژه که در مؤلفه سوم نمایان شده‌است، تغییر می‌کند. بر همین اساس، پدیده بازتحلیل به انواع بازتحلیل صوری، بازتحلیل نقشی و بازتحلیل معنایی گروه‌بندی می‌شود و ضمن ارائه نمونه‌هایی، هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: وام‌گیری، فارسی‌سازی، بازتحلیل واژگانی، وام‌واژه،

بوم‌واژه

۱. مقدمه

جوامع بشری از گذشته دور تاکنون، به دلایل گوناگونی از جمله تبادلات بازرگانی، تعاملات فرهنگی، روابط ایدئولوژیک و دینی و حتی جنگ در ارتباط با یک‌دیگر بوده‌اند؛ برهم‌دیگر تأثیر گذاشته‌اند و از هم‌دیگر تأثیر پذیرفته‌اند. فصل مشترک همه این تبادلات و تأثیر و تأثرات، ارتباطات زبانی است که بین این جوامع برقرار گردیده‌است. طبیعی‌ترین پیامد این ارتباطات زبانی، انتقال عناصر زبانی از یک زبان به زبان دیگر است که این پدیده را «وام‌گیری» می‌نامند. آرلاتو (Arlotto, 2005, p. 209) پدیده وام‌گیری را به نحوی جدایی‌ناپذیر در ارتباط با تاریخ اجتماعی و سیاسی یک جامعه زبانی می‌داند و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «روندی که طی آن یک زبان یا گویش، برخی از عناصر زبانی را از یک زبان یا گویش دیگر می‌گیرد و در خود جای می‌دهد» (Arlotto, 2005, p. 209). وام‌گیری در سطح‌های گوناگون زبانی از شیوه نگارش گرفته تا آواشناسی، واج‌شناسی، واژه‌شناسی و ساختارهای نحوی اتفاق می‌افتد. هر چند به باور آرلاتو (Arlotto, 2005, p. 209) رایج‌ترین نوع تبادل میان زبان‌ها وام‌گیری واژگانی یعنی قرض‌گیری کل واژه (و نه اجزای آن) است. ایچیسون (Aitichison, 2000, p. 62) نیز معتقد است بیشترین بخش وام‌گیری در حوزه اسم‌ها اتفاق می‌افتد. زیرا اسم‌ها مستقل هستند و به عاریه گرفتن آن‌ها آسان‌تر است. احتمالاً منظور وی از این پاره‌گفته این است که اسم‌ها تأثیرات کمتری در ساختار زبان مقصد ایجاد می‌کنند. به همین سبب، تغییرات دستوری کمتری به همراه دارند و با مقاومت کمتری از سوی زبان مقصد روبه‌رو می‌شوند.

هر چند یک واقعیت مهم درباره وام‌گیری این است که وام‌واژه‌ها با نظام زبانی حاکم بر زبان مقصد منطبق می‌شوند. دلیل این امر آن است که هر زبانی قوانین آوایی و محدودیت‌های واج‌آرایی و هجایی ویژه خود را دارد. بنابراین، هنگامی واژه تازه‌ای وارد زبان می‌شود، زبان مقصد آن واژه را عیناً به کار نمی‌برد، بلکه آن را با قواعد دستوری خود انطباق می‌دهد تا کاربرد

آن برای گویشوران راحت‌تر باشد. این پدیده را عموماً «بومی‌سازی»^۱ می‌نامند. مشیری (Moshiri, 1994, p. 7) این پدیده را نوعی «تغییر ملیت واژگانی» می‌داند. این حرف به آن معناست که وقتی واژه‌ای وارد یک زبان می‌شود، صورت یا حتی گاهی معنای دیگری پیدا می‌کند و هویت جدیدی می‌یابد. به بیان دیگر آن واژه، تابعیت زبان مقصد را می‌پذیرد. این پدیده در هر زبانی با توجه به قواعد ویژه آن زبان شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و پیرو آن نامی مرتبط با اسم همان زبان بر آن گذارده می‌شود. برای نمونه، بومی‌سازی وام‌واژه‌ها در زبان آلمانی را «آلمانی‌سازی»^۲ (Lane, 2012, p. 8) و در زبان عربی، «عربی‌سازی»^۳ (Khadim, 2012, p. 16) می‌نامند؛ بنابراین می‌توان بومی‌سازی وام‌واژه‌ها در زبان فارسی را نیز «فارسی‌سازی» نامید.

به نظر می‌رسد در همه پژوهش‌هایی که در پیوند با بومی‌سازی انجام گرفته‌است، این پدیده را عمدتاً به تغییرات آوایی، واجی و تا حدی صرفی محدود نموده‌اند. هادسون (Hudson, 2000, p. 247) بومی‌سازی را فقط محدود به تغییر در تلفظ وام‌واژه‌ها می‌داند. وی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «بومی‌سازی تغییر در تلفظ وام‌واژه‌هاست به گونه‌ای که وام‌واژه‌ها با قواعد تلفظ زبان قرض‌گیرنده انطباق حاصل کنند». این در حالی است که این پدیده جلوه‌هایی به مراتب وسیع‌تر از این دارد. یکی از موارد بومی‌سازی که در زبان فارسی نمونه‌هایی برای آن می‌توان یافت، پدیده «بازتحلیل»^۴ است. لانگکر (Langacker, 1977, p. 58) بازتحلیل را تغییر در ساختار یک پاره گفته یا مجموعه‌ای از پاره گفته‌ها می‌داند که تغییر فوری یا ذاتی صورت ظاهری آن پاره گفته را شامل نمی‌شود. از این تعریف، دو نتیجه می‌توان گرفت: نخست اینکه، بازتحلیل در هر عبارت زبانی چه عبارت‌های نحوی و چه عبارت‌های واژگانی ممکن است رخ دهد. دوم آنکه، این تغییر ساختاری لزوماً تغییر در صورت ظاهری آن عبارت را در پی ندارد. هاپر و تراگو (Hopper & Traugot, 2003) نیز به این نکته اشاره دارند. آن‌ها معتقدند بازتحلیل هم در سطح واژگان و هم در سطح سازه‌های نحوی اتفاق می‌افتد و در هر کدام مسیری جداگانه را طی می‌کند و به ترتیب منجر به واژگانی‌شدگی^۵ و دستوری‌شدگی^۶ می‌شود (Hopper & Traugot, 2003, p. 58). تغییر مفهوم «be going to» از یک مفهوم مکانی به یک مفهوم زمانی نمونه‌ای از بازتحلیل نحوی^۷ است که

¹ domestication/ nativization

² germanization/ Eindeutschung

³ arabicization/ التعریب

⁴ reanalysis

⁵ lexicalization

⁶ grammaticalization

⁷ syntactic reanalysis

منتهی به دستوری‌شدگی شده‌است. همان‌گونه که در جمله‌های زیر می‌بینیم، واژه‌های «am»، «going» و «to» با مفاهیم مجزا در جمله اول، به عنوان یک پاره‌گفتار واحد در جمله دوم بازتحلیل شده‌است و نقش دستوری دلالت بر قصد انجام کاری در زمان آینده را پیدا کرده‌است. به همین دلیل است که صورت اختصاری «gonna» فقط در جمله دوم قابل پذیرش است:

1. I am going to the fish and chip shop.
- b) *I'm gonna the fish and chip shop.
2. I am going to be a rocket scientist when I grow up.
- b) I'm gonna be a rocket scientist when I grow up. (Evans & Green, 2006, P. 711)

هر چند در بازتحلیل در سطح واژگان یا بازتحلیل واژگانی^۱، جزئی از واژه که لزوماً یک تکواژ هم نیست بر اساس شباهت ظاهری، با یک تکواژ مشابه اشتباه گرفته می‌شود و با آن جایگزین می‌گردد. این پدیده عموماً حاصل ناآگاهی، کم‌سوادی و یا بی‌دقتی افراد است (Naghzguye Kohan, 2008, p. 1) و در گفتار افرادی که با ریشه واژه و نوشتار آن آشنا نیستند، بروز پیدا می‌کند. به همین سبب، در دستورهای سنتی آن را «غلط مشهور»، «اشتقاق عامیانه»، «صورت جعلی» (Naghzguye Kohan, 2008, p. 1) یا «ریشه‌شناسی عامیانه» (Arlotto, 2005, p. 234) می‌نامند.

علاوه بر بازتحلیل پدیده‌های دیگری نیز در تغییرات زبانی نقش بازی می‌کنند که از آن جمله می‌توان به قیاس^۲ اشاره کرد. این در حالی است که بازتحلیل الگوهای دستوری و واژگانی جدیدی را وارد زبان می‌کند. هر چند قیاس سبب می‌شود الگوهای موجود در یک حوزه، به حوزه‌ای جدید گسترش یابد (Garret, 2012, p. 52). اگرچه این دو پدیده معمولاً مستقل هستند اما گاهی به شکل زنجیره‌وار عمل می‌کنند و یکی زمینه را برای بروز دیگری فراهم می‌کند. هاپر و تراگو (Hopper & Traugott, 2003, p. 39) معتقدند در برخی موقعیت‌ها بازتحلیل ویژگی‌های معنایی و دستوری واحدهای زبانی را تغییر می‌دهد. بازتحلیل، بدون اینکه لزوماً صورت ظاهری آن‌ها را تغییر دهد سبب به وجود آمدن ساختی جدید می‌شود. سپس قیاس وارد عمل می‌شود و آن ساخت جدید را به حوزه‌های دیگر می‌کشاند. آن‌ها به عنوان نمونه عناصر واژگانی «child (child)» (کودک) و «had (hood)» (انسان، شرایط، مرتبه) را از انگلیسی باستان نمونه می‌آورند که طی فرایند ترکیب، واژه مرکب «childhad (childhood)» (کودکی) را ساخته‌اند. واژه «had (hood)» که در ابتدا یک عنصر واژگانی مستقل بوده، طی فرایند بازتحلیل، مفهوم واژگانی

¹ lexical reanalysis

² analogy

خود را از دست داده و تبدیل به یک تکواژ قاموسی شده‌است. این واژه مفهومی انتزاعی یافته‌است، اگرچه ظاهر واژه تغییری نکرده‌است. سپس در انگلیسی میانه فرایند قیاس وارد عمل شده‌است و سبب ترکیب این پسوند با صفت false و ایجاد واژه «falsehood» به قیاس از واژه «childhood» شده‌است. همان گونه که می‌بینید این دو پدیده زنجیره‌وار عمل می‌کنند و بازتحلیل شرایط را برای بروز قیاس فراهم می‌کند. جاکوبسون و هلی (Jakobson & Halle, 1956) از منظری دیگر به این مسأله می‌نگرند. آن‌ها معتقدند بازتحلیل در محور همنشینی^۱ عمل می‌کند و ترکیب سازه‌ها را تغییر می‌دهد. هر چند قیاس در محور جانشینی^۲ به جایگزینی یک سازه با سازه‌های جدید می‌پردازد.

بیشتر صاحب‌نظران تغییرات زبانی را پدیده‌ای در زمانی^۳ می‌دانند اما کرافت (Croft, 2000) ضمن ارائه نظریه انتخاب پاره‌گفتار^۴ در تغییرات زبانی، این تغییرات را هم پدیده‌ای در زمانی و هم پدیده‌ای هم‌زمانی^۵ به شمار می‌آورد. کرافت (Croft, 2000, p. 103) معتقد است زبان برای اینکه بتواند تمام تجربیات بشری را بیان کند، باید اندکی بی‌قاعده^۶ باشد و نمی‌تواند کاملاً قاعده‌مند^۷ باشد. با توجه به این ویژگی زبان، یک گویشور برای بیان یک تجربه جدید، یک قاعده را زیر پا می‌گذارد و بدعتی^۸ زبانی بوجود می‌آورد؛ سپس این بدعت زبانی از طریق ارتباطات کلامی در بین گویشوران گسترش^۹ می‌یابد و خود تبدیل به یک قاعده می‌شود. وی زیرپا گذاشتن یک قاعده و ایجاد بدعت را پدیده‌ای هم‌زمانی و گسترش آن و تبدیل شدن به یک قاعده را پدیده‌ای در زمانی می‌داند. وی به دنبال یافتن توجیهاتی برای تغییرات زبانی، بازتحلیل را جزء تغییرات زبانی می‌داند که به شکل ناآگاهانه رخ می‌دهد. در بازتحلیل واژگانی، این ناآگاهی ناشی از ناآشنایی با ساختار واژه است. گاهی این ناآگاهی به این سبب است که واژه مورد نظر یک وام واژه است و گویشور اصولاً با ریشه و ساخت آن آشنایی ندارد. نمونه‌هایی که در این مقاله مطرح خواهند شد، همه از این گونه هستند. گاهی نیز این ناآگاهی به این سبب است که صورت‌های مرتبط با آن واژه که به فهم ساختار آن کمک می‌کنند منسوخ شده‌اند. همین امر سبب شده‌است که ارتباط آن واژه

¹ syntagmatic

² paradigmatic

³ diachronic

⁴ The Utterance Selection Theory

⁵ synchronic

⁶ non-conventional

⁷ conventional

⁸ innovation

⁹ propagation

با گذشته بریده شود و ساختار آن برای گویشوران مبهم یا به قولی تیره^۱ شود؛ برای نمونه، واژه «یزدان» در اصل به معنی خدایان و صورت جمع «یَزد» بوده است که امروزه در زبان فارسی کاربردی ندارد. با منسوخ شدن صورت مفرد این واژه، ساختار درونی واژه «یزدان» تیره شده و به عنوان یک اسم مفرد بازتحلیل شده است و حتی به عنوان اسم خاص نیز به کار می‌رود (Shapur, 2000-2001, p. 24). صفت تفضیلی «بهتر» نیز از همین گونه است که چون صورت ساده آن یعنی «به» تقریباً از بین رفته است و در واژگان ذهنی کودکان و بعضی افراد بزرگسال وجود ندارد، واژه «بهتر» جای آن را گرفته است. در این جا، ساختار واژه «بهتر» تیره شده و همین سبب بازتحلیل آن به عنوان یک صفت ساده شده است. بنابراین صورت تفضیلی مکرر «بهترتر» نیز گاهی از گویشوران شنیده می‌شود (Naghzguye Kohan, 2008, p. 7).

در این مقاله، ما به دنبال بررسی بازتحلیل در سطح واژگان هستیم. همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، این پدیده در برخی وام‌واژه‌های وارد شده به زبان فارسی روی داده است. در واقع، گویشوران سعی نموده‌اند از این طریق وام‌واژه‌ها را بومی‌سازی یا بهتر بگوییم فارسی‌سازی کنند. هر چند توجه بایسته‌ای از سوی پژوهشگران به آن نشده است. بنابراین، هدف از نگارش این مقاله بررسی ساختاری بازتحلیل واژگانی و تقسیم‌بندی آن بر اساس ساختار ارائه شده است. همچنین، در این مقاله برآنیم نمونه‌هایی از این پدیده بیاوریم و در پایان آن را به عنوان یکی از جلوه‌های بومی‌سازی در زبان فارسی معرفی کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

در این قسمت به معرفی چند نمونه از کارهای پژوهشگران ایرانی که بیشتر به بررسی بومی‌سازی و بازتحلیل در زبان فارسی روی آورده‌اند، می‌پردازیم. در همه این آثار، هر جا که نامی از بازتحلیل به میان آمده، مراد بازتحلیل در سطح واژگان یا همان بازتحلیل واژگانی است.

احمدخانی و رشیدیان (Ahmadkhani & Rashidian, 2016) به بررسی بومی‌سازی واجی و صرفی وام‌واژه‌ها در زبان ترکی آذربایجانی پرداخته‌اند. به این منظور، آن‌ها ۷۰۴ وام‌واژه فارسی و عربی وارد شده به زبان ترکی آذربایجانی را انتخاب کرده‌اند. آن‌ها به بررسی تغییرات واجی مانند هماهنگی واکه‌ای، ابدال، درج، حذف، نرم‌شدگی، همگونی و همچنین تغییرات صرفی از جمله ترکیب و اشتقاق پرداخته‌اند. آن‌ها وام‌گیری را به چهار نوع وام‌گیری با تغییرات اندک یا بدون تغییر در زبان (وام واژه)، ترجمه به واژگان زبان مقصد (ترجمه وامی)، ترکیب وام واژه با

^۱ opaque

واژه موجود در زبان مقصد (ترکیب وامی) و تبدیل ساختار واژه زبان بومی به ساختار زبان خارجی (تغییر وامی) گروه‌بندی کرده‌اند.

نواب‌زاده شفیعی (Navabzadeh Shaff'i, 2014) به بررسی تغییرات معنایی و کاربردی یا به بیانی بومی‌سازی وام‌واژه‌های فرانسوی در زبان فارسی پرداخته‌است. وی این وام‌واژه‌ها را از جنبه نوع و میزان بومی‌سازی به پنج گروه دسته‌بندی کرده‌است. وام واژه‌هایی که معنی خود را در زبان فارسی حفظ کرده‌اند مانند: تاتر یا ویتزین؛ واژه‌هایی که معانی گوناگونی دارند اما فقط یک یا دو معنی آن‌ها وارد زبان فارسی شده‌است مانند: اسید یا آتلیه؛ واژه‌هایی که در زبان فارسی معنایی متفاوت با معنای اصلی خود در زبان فرانسوی پیدا کرده‌اند مانند: بوتیک یا پلاک؛ واژه‌هایی که از جنبه صوری در زبان فارسی دچار افزایش یا کاهش شده‌اند مانند: آدپتاتور^۱ که به آدپتور کاهش پیدا کرده و ماسور^۲ که به ماساژور افزایش یافته‌است؛ و وام واژه‌های فرانسوی که با یک واژه فارسی ترکیب شده‌اند و واژه مرکبی را ساخته‌اند مانند: پست‌خانه یا مین‌یاب.

همت‌زاده و مداینی اول (Hemmatzadeh & Madayeni Aval, 2014) با بررسی تغییرات معنایی واژه در زبان‌های فارسی و روسی، به فرایند بازتحلیل می‌پردازند و نمونه‌هایی از این پدیده را در هر دو زبان ارائه می‌دهند. آن‌ها به نقل از شقاقی (Hemmatzadeh & Madayeni Aval, 2010; quoted from Shaghaghi, 2014) بیان می‌کنند که در این فرایند، گویشوران بر مبنای شباهت ظاهری واژه با ساخت‌های آشنایی که در ذهن خود ذخیره ساخته‌اند، به ریشه تراشی می‌پردازند؛ در نتیجه خود را مجاز به حذف بخشی می‌بینند که به یکی از پسوندهای زبانشان شباهت دارد. به بیان دیگر، مردم عامی، دانش لازم را در پیوند با ریشه‌شناسی و زبان‌شناسی ندارند. آن‌ها به سبب علاقه ناخودآگاه نسبت به تشریح و تبیین واژه‌ها، بر پایه تداوی و شباهت‌های آوایی واژه‌ها و آنچه به ذهنشان خطور می‌کند، عمل می‌کنند. در این راستا، مردم عامی نظر شخصی خود را در پیوند با پیدایش واژه بیان می‌کنند. آن‌ها در اصطلاح واژه را شفاف می‌کنند و گاهی ناخودآگاه واژه می‌سازند.

سیدآقایی رضایی و حسینی (Seyed Aghaie Rezaie & Hoseini, 2014) به بررسی وام‌واژه‌های روسی در زبان فارسی با تکیه بر نام ماهیان دریای مازندران پرداخته‌اند. آن‌ها با تکیه بر فرهنگ‌های واژگان و پژوهش‌های میدانی در استان‌های گیلان و مازندران، فهرستی از وام واژه‌های روسی را در گستره شیلات و نام ماهی‌ها تهیه کرده‌اند. سیدآقایی رضایی و حسینی (همان) به بررسی

¹ adaptateur

² masseur

دگرگونی‌های آوایی، دستوری، معنایی و ریشه‌شناسی آن‌ها در زبان فارسی پرداخته‌اند. آن‌ها ویژگی‌های کلی روند وام‌گیری از زبان روسی را مورد واکاوی و شناسایی قرار داده‌اند. ابوالحسنی و پوشنه (Abolhasani & Pushne, 2011) با بررسی تطبیقی فرایندهای واژه‌سازی در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۷۰ شمسی در ژانر سیاسی مطبوعات، شیوه‌های گوناگون واژه‌سازی در زبان فارسی را نام می‌برند. آن‌ها فرایند بازتحلیل را نیز که از آن به «تجزیه مجدد» یاد می‌کنند به عنوان یکی از شیوه‌های واژه‌سازی به شمار آورده و برای آن نمونه‌ای می‌آورند. آن‌ها در پایان به این نتیجه می‌رسند که فراوانی این شیوه واژه‌سازی در دو دوره زمانی مورد اشاره، تفاوت معناداری نداشته‌است.

نغزگوی کهن (Naghzguye Kohan, 2008) به بررسی نقش بازتحلیل در تغییرات صرفی زبان فارسی پرداخته‌است. او بازتحلیل را یکی از ساز و کارهای مهم تغییر زبانی می‌داند که سبب تغییرات صرفی و نحوی می‌شود. وی در اثر خود، ضمن بررسی نمونه‌هایی از این پدیده، به نقش آن در تغییرات صرفی زبان فارسی توجه نموده‌است. او بازتحلیل صرفی را به انواع بازتحلیل در تصریف و بازتحلیل در واژه‌سازی تقسیم کرده‌است و برای هر کدام مواردی را آورده‌است. او یکی از موارد بازتحلیل در واژه‌سازی را تغییر در تلفظ کل یا جزئی از واژه به دلیل مشابهت معنایی و صوری می‌داند که موضوع بحث این مقاله نیز هست.

همان‌گونه که در موارد بالا شاهد بودیم، بعضی از این آثار که به بررسی بومی‌سازی پرداخته‌اند اصولاً به پدیده بازتحلیل به عنوان یکی از مصداق‌های بومی‌سازی اشاره نکرده‌اند. آثاری نیز که به بازتحلیل پرداخته‌اند فقط به اشاره چند مثال بسنده کرده‌اند. به باور نغزگوی کهن (Naghzguye Kohan, 2008, p.3) پژوهش‌های پیشین، فقط به فرآورده نهایی بازتحلیل یعنی صورت‌های تولیدشده به وسیله این فرایند، توجه داشته‌اند و به شکل اصولی به سازوکار و ساختار بازتحلیل و تقسیم‌بندی آن نپرداخته‌اند؛ موضوعی که قصد داریم در ادامه به آن بپردازیم.

۳. داده‌های پژوهش

داده‌های مقاله حاضر، دو گونه است. داده‌هایی که مقبولیت عام یافته‌اند (مانند دوبله و دوقلو) و در زبان گفتار و نوشتار و به وسیله همه افراد جامعه از گروه‌های اجتماعی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. این داده‌ها در سایر آثاری که به بررسی پدیده بازتحلیل پرداخته‌اند، نیز یافت می‌شود. دسته دیگر داده‌های کم بسامدی هستند که به طور مستقیم توسط نویسنده مقاله از گفت‌وگوهای روزمره (البته به استثنای یک مورد یعنی ورشاب‌کاری که شکل نوشتاری آن بر روی مصنوعات

فلزی وجود داشته‌است) گرفته شده‌است. این نمونه‌ها - به جز یک مورد (همبرگرد) که به وسیله یک کودک پنج ساله تولید شده - عموماً بوسیله بزرگسالانی که با اصل و ریشه وام‌واژه‌ها آشنا نبوده‌اند ساخته شده‌است. محدوده سنی این افراد از چهل سال به بالا بوده و هیچ کدام تحصیلات دانشگاهی نداشته‌اند و دامنه تحصیلات آن‌ها بین بی‌سواد تا دیپلم بوده‌است. این افراد عموماً کارگر، کشاورز و دارای شغل آزاد بوده‌اند. گردآوری این داده‌ها به صورت موردی و طی چندین سال در محیط‌های غیر رسمی یعنی در کوچه و بازار در شهرستان خرمبید واقع در شمال استان فارس، انجام گرفته‌است. هنگام تولید این داده‌ها از سوی گویشور، نویسنده مقاله از وی در مورد معنا و ساختار آن پرسش نموده‌است تا اطمینان به دست آورد که استنباط وی مطابق با معنا و ساختار موجود در ذهن گویشور است. بیشتر این نمونه‌ها فراوانی کمی در بین گویشوران زبان دارند و با بالا رفتن سطح سواد افراد و آشنایی فزاینده آن‌ها با رسانه‌های نوشتاری مانند پیام‌رسان‌های موجود در فضای مجازی، امکان وقوع آن‌ها رو به کاهش گذاشته‌است.

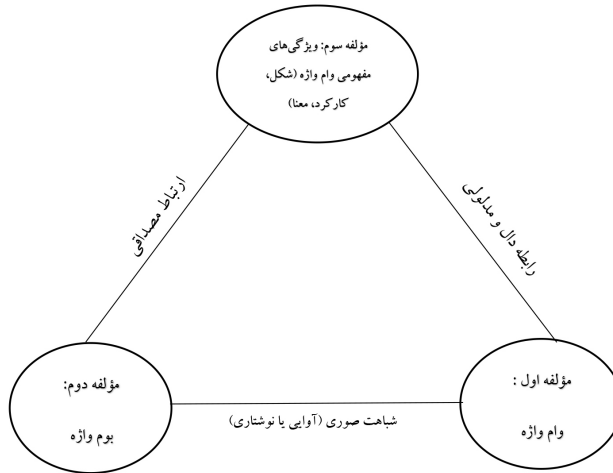
۴. بحث و بررسی

در این قسمت، ابتدا به بررسی ساختاری بازتحلیل واژگانی می‌پردازیم. سپس، بر اساس همین ساختار ارائه شده، موارد بازتحلیل را به گونه‌هایی دسته‌بندی می‌کنیم. در پایان، برای هر یک نمونه‌هایی را ارائه می‌کنیم.

اگر به نمونه‌های گوناگون بازتحلیل واژگانی توجه کنیم، می‌بینیم که در همه آن‌ها سه عنصر یا مؤلفه مشترک وجود دارد و بین این سه مؤلفه نیز سه رابطه حاکم است. مؤلفه اول خود وام‌واژه یا جزئی از آن است؛ مؤلفه دوم یک تکواژ یا واژه فارسی است که از آن به بوم‌واژه یاد می‌کنیم؛ مؤلفه سوم ویژگی‌های مفهومی وام‌واژه است که می‌تواند معنا، نقش و کارکرد، و یا شکل ظاهری مدلولی باشد که وام‌واژه دلالت بر آن دارد. بین این سه مؤلفه، سه رابطه حاکم است. رابطه اول رابطه بین مؤلفه اول یعنی وام‌واژه و مؤلفه سوم یعنی ویژگی‌های مفهومی وام‌واژه (نقش، شکل ظاهری یا معنای آن) است. این رابطه، یک رابطه دال و مدلولی است و از ابتدا و پیش از اینکه واژه مورد نظر به عاریه گرفته شود و وارد زبان مقصد شود، در زبان مبدأ وجود داشته‌است. رابطه دوم، رابطه بین مؤلفه اول (وام‌واژه) و مؤلفه دوم (بوم‌واژه) است که یک شباهت صوری (آوایی یا نوشتاری) است. این رابطه، معمولاً زائیده تصادف است و هیچ دلیل منطقی یا زبان‌شناختی نمی‌توان برای آن یافت و سبب می‌شود که وام‌واژه و بوم‌واژه شبیه هم تلفظ شوند یا شبیه هم نوشته شوند. رابطه سوم، رابطه بین مؤلفه دوم یعنی بوم‌واژه و مؤلفه سوم یعنی ویژگی‌های مفهومی

(نقش، شکل ظاهری یا معنای) وام واژه است که یک ارتباط مصداقی است. این رابطه سبب می‌شود معنای بوم‌واژه در شکل ظاهری، نقش یا معنای وام‌واژه جلوه‌گر شود و مصداق پیدا کند. البته این رابطه هم کاملاً تصادفی است و به سبب شباهت ظاهری بوم‌واژه با وام‌واژه به وقوع پیوسته است. با توجه به این سه مؤلفه و سه رابطه، می‌توان گفت بازتحلیل واژگانی مانند مثلثی است که اگر هر کدام از اضلاع یا زاویه‌های آن وجود نداشته باشد، اصلاً مثلثی ساخته نمی‌شود و بازتحلیل هم اتفاق نمی‌افتد؛ بنابراین برای اینکه پدیده بازتحلیل روی دهد هر سه این مؤلفه‌ها و روابط بین آن‌ها باید وجود داشته باشد. اگر یکی از این مؤلفه‌ها موجود نباشد رابطه‌ای نیز شکل نمی‌گیرد و بازتحلیل هم روی نمی‌دهد.

برای روشن شدن موضوع، در ادامه یک مورد بازتحلیل را ارائه کرده و موارد بالا را در قالب آن، شرح می‌دهیم. رضا کودکی است که «همبرگر» را «همبرگرد» تلفظ می‌کند. همان‌گونه که شما هم متوجه شده‌اید، شکل ظاهری همبرگر که حالت گرد و مدور دارد سبب شده است که این کودک جزء «گر» را با واژه فارسی «گرد» اشتباه بگیرد و آن را به صورت «همبرگرد» بازتحلیل نماید. در این نمونه، مؤلفه اول، وام واژه «همبرگر»، مؤلفه دوم، بوم واژه «گرد» و مؤلفه سوم، ویژگی صوری وام واژه یعنی همان شکل ظاهری گرد و مدور همبرگر است که در ذهن گویشور نقش بسته است. رابطه اول، رابطه بین مؤلفه‌های اول و سوم یعنی رابطه دال و مدلولی بین واژه همبرگر و شکل ظاهری گرد و مدور آن است. رابطه دوم، رابطه بین مؤلفه‌های اول و دوم یعنی رابطه بین وام واژه همبرگر و بوم واژه «گرد» است که یک شباهت صوری آوایی بین جزئی از این وام‌واژه و واژه فارسی گرد است که کاملاً تصادفی است. رابطه سوم، رابطه بین مؤلفه‌های دوم و سوم یعنی ارتباط مصداقی بین بوم واژه گرد و شکل گرد و مدور همبرگر است که سبب می‌شود مفهوم واژه گرد در تصویر گرد و مدور همبرگر مصداق پیدا کند. با این وجود، اگر مؤلفه دوم یعنی واژه گرد وجود نمی‌داشت یعنی در زبان فارسی واژه یا تکواژی که دارای شباهت تصادفی با جزئی از وام واژه همبرگر است موجود نبود، رابطه دوم نیز شکل نمی‌گرفت و بازتحلیل هم اتفاق نمی‌افتاد؛ یا مثلاً اگر مؤلفه سوم یعنی شکل گرد و مدور همبرگر وجود نداشت و در عوض شکل همبرگر مانند سوسیس بلند و کشیده بود، رابطه سوم شکل نمی‌گرفت. یعنی هیچ ارتباط مصداقی بین کلمه گرد و شکل ظاهری همبرگر ایجاد نمی‌شد و در پی آن بازتحلیل هم اتفاق نمی‌افتاد. پس می‌بینیم که برای به وقوع پیوستن هر بازتحلیلی، وجود هر سه این مؤلفه‌ها و روابط بین آن‌ها ضروری است و نبود هر کدام از آن‌ها سبب می‌شود که هیچ بازتحلیلی رخ ندهد. این مؤلفه‌ها و روابط حاکم بین آن‌ها را می‌توانیم در شکل (۱) ببینیم.



شکل ۱: مؤلفه‌های ساختاری بازتحلیل واژگانی و روابط حاکم میان آنها

پس از اینکه ساختار درونی پدیده بازتحلیل را تبیین نمودیم، می‌توانیم بر همین اساس، به تقسیم‌بندی نمونه‌های آن در زبان فارسی بپردازیم. اگر به شکل بالا نگاهی دوباره بیاندازیم، می‌بینیم که رابطه‌های اول و دوم همیشه ثابت هستند. یعنی در تمام موارد بازتحلیل یک رابطه دال و مدلولی بین وام‌واژه و ویژگی مفهومی آن و یک شباهت صوتی تصادفی بین وام‌واژه و بوم‌واژه وجود دارد. هر چند رابطه سوم، یعنی ارتباط تصادفی بین ویژگی‌های مفهومی وام‌واژه و بوم‌واژه، متغیر است و بر اساس شکل، کارکرد و یا معنای وام‌واژه که در مؤلفه سوم متبلور گردیده‌است، تغییر می‌کند. بر اساس همین سه ویژگی مفهومی، می‌توان پدیده بازتحلیل واژگانی را به انواع بازتحلیل صوتی^۱، بازتحلیل نقشی^۲ و بازتحلیل معنایی^۳ تقسیم کرد. در بازتحلیل صوتی، آن چه سبب بازتحلیل می‌شود شکل ظاهری وام‌واژه است که به طور تصادفی با بوم‌واژه ارتباط تصادفی پیدا می‌کند. در بازتحلیل نقشی، ارتباطی تصادفی بین نقش و کارکرد وام‌واژه و بوم‌واژه برقرار می‌شود و شکل ظاهری بوم‌واژه نقشی در بازتحلیل ندارد. در بازتحلیل معنایی، نه شکل ظاهری وام‌واژه و نه کارکرد آن نقشی در بازتحلیل دارد بلکه این معنای وام‌واژه است که با بوم‌واژه ارتباط تصادفی پیدا می‌کند؛ برای نمونه، در وام‌واژه *دوبله*، شکل ظاهری و نقش و کارکرد واژه نقشی در فرایند بازتحلیل ندارد. بلکه آن مفهوم دوبرابری یا دوگانگی نهفته در واژه است که برانگیزاننده بازتحلیل است. در ادامه، با آوردن نمونه‌هایی هر یک از موارد بازتحلیل را جداگانه بررسی می‌کنیم.

¹ formal reanalysis

² functional reanalysis

³ semantic reanalysis

۴.۱. بازتحلیل صوری

گاهی بازتحلیل بر اساس شکل ظاهری جسم یا شیئی که وام واژه دلالت بر آن دارد و ارتباط مصداقی که این شکل ظاهری با بوم واژه پیدا می‌کند، به وقوع می‌پیوندد.

۱. همبرگر^۱: همبرگرد

بازتحلیل واژه «همبرگر» به «همبرگرد» که در بالا به گستردگی از آن سخن گفتیم، از همین گونه است. بر اساس آن، شکل ظاهری همبرگر که حالت گرد و مدور دارد، با تکواژ «گرد» فارسی ارتباط مصداقی پیدا می‌کند.

۲. بمباردمان^۲: بمباران

وام واژه «بمباردمان» از زبان فرانسوی وارد فارسی شده‌است و به معنای ریختن بمب با هواپیما است. به سبب شباهت ظاهری ریختن بمب به صورت هوایی با بارش باران، جزئی از این واژه بازتحلیل شده‌است. به جای آن بوم واژه «باران» جایگزین شده‌است و واژه به صورت «بمباران» درآمده‌است. واژه حاصل از این بازتحلیل مقبولیت عام یافته و وارد واژگان زبان فارسی شده و در موقعیت‌های رسمی استفاده می‌شود.

۳. جکوزی^۳: جک حوضی

در این جا نیز یک شباهت صوری سبب بازتحلیل شده‌است. «جکوزی» مانند حوض‌های وسط خانه‌های قدیمی که پر از آب بود، دارای محفظه‌ای پر از آب است و آب با فشار از دیواره‌های آن فوران می‌کند. به دلیل همین شباهت ظاهری، قسمتی از وام‌واژه، با واژه فارسی «حوض» جایگزین شده و به صورت «جک حوضی» بازتحلیل شده‌است.

۴.۲. بازتحلیل نقشی

در این نوع بازتحلیل، نقش یا کارکرد وام‌واژه و رابطه‌ای که این نقش با بوم واژه فارسی پیدا می‌کند سبب می‌شود که در ذهن گویشوران ارتباطی مصداقی بین کارکرد وام‌واژه و واژه یا تکواژ فارسی ایجاد شود و منجر به بازتحلیل وام‌واژه گردد. از آن جا که نقش و کارکرد وام‌واژه سبب بازتحلیل شده‌است، این نوع بازتحلیل را بازتحلیل نقشی می‌نامیم.

۴. آدرس^۴: آدرس

آدرس، جزئیات محل حضور یک شخص یا وجود یک شیء است که با استفاده از آن جزئیات می‌توان به آن شخص یا شیء دست یافت؛ به بیان دیگر، نقش یا کارکرد آدرس، کمک به فرد

¹ hamburger

² bombardement

³ jacuzzi

⁴ address

برای رسیدن به یک مکان است. شباهت ظاهری جزء پایانی این وام واژه با بن مضارع فعل رسیدن (رَس) (رابطه بین مؤلفه‌های اول و دوم) و نقش یا کارکرد این وام واژه در «رساندن» شخص به یک مکان و ارتباط مصداقی آن با بن مضارع «رَس» (رابطه بین مؤلفه‌های دوم و سوم) سبب شده‌است که گویشور ناآشنا با اصل این وام واژه، آن را به صورت «آدرَس» بازتحلیل نماید.

۵. آسانسور^۲: آسان سُر

کارکرد آسانسور، حرکت آسان و لغزش مانند یک اتاقک فلزی بین طبقات ساختمان و جابه‌جایی افراد است. این کارکرد آسانسور و از طرفی شباهت تصادفی این وام‌واژه با بوم‌واژه‌های «آسان» و «سُر» (به معنی لیز و لغزنده) سبب شده‌است که هر دو جزء آن به ترتیب با واژه‌های «آسان» و «سُر» فارسی بازتحلیل شود و به صورت «آسان سُر» درآید؛ شاید همین نگاه به ساختار داخلی این وام واژه سبب شده‌است که معادل فارسی «آسان‌بَر» برای آن پیشنهاد شود. این نمونه، از این جهت که در آن هر دو جزء وام واژه به طور همزمان با دو واژه گوناگون فارسی بازتحلیل شده‌است، موردی جالب و منحصر به فرد به شمار می‌آید.

۶. نازل^۳: نازل

نازل ابزاری خرطوم مانند است که سر شلنگ یا لوله نصب می‌شود و خروج مایع یا گاز را کنترل می‌کند. این ابزار، به طور مشخص در پمپ‌بنزین‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. به سبب آنکه کارکرد آن به گونه‌ای است که فشار دادن اهرم آن موجب خارج شدن و نزول بنزین می‌شود. همچنین، به سبب شباهت تصادفی واژه «نازل» با واژه «نازل»^۴ (که هم‌ریشه با واژه نزول است) است، بازتحلیل کامل صورت گرفته‌است. بر این مبنا، این وام‌واژه به طور کامل با واژه «نازل» جایگزین شده‌است؛ به همین سبب هنگام تلفظ این واژه، هرگز مفهوم خرطوم یا سرشلنگ در ذهن گویشور تداعی نمی‌شود. بلکه مفهوم بازتحلیل شده آن که هم‌ریشه با واژه نزول به معنی پائین ریختن است، به ذهن گویشور عادی می‌رسد.

۳.۴. بازتحلیل معنایی

در بازتحلیل معنایی، رابطه مصداقی بین مؤلفه‌های دوم و سوم براساس شکل ظاهری یا نقش و کارکرد نیست، بلکه به سبب معنای ویژه‌ای است که جزء یا تمام وام‌واژه به ذهن متبادر می‌سازد.

^۱ در محدوده جغرافیایی که این نمونه گردآوری شده‌است، واژه «رسیدن»، «رَسیدن» /rasidan/ تلفظ می‌شود. مانند آن را در واژه‌های «سفید» و «نمیشه» نیز می‌بینیم که به ترتیب «سفید» /safid/ و «نمیشه» /namišc/ تلفظ می‌شوند.

^۲ ascenseur

^۳ nozzle

^۴ /nāzel/

این رابطه معنایی و از طرفی شباهت صوری تصادفی که جزء یا تمام وام واژه با یک واژه یا تکواژ فارسی دارد سبب می‌شود که بازتحلیل معنایی روی دهد.

۷. *دوقلو*: *دوقلو* / *دوبله*^۱: *دوبله*

در این دو واژه که به ترتیب از زبان‌های ترکی و فرانسوی به عاریه گرفته شده‌اند، مفهوم مضاعف شدن یا دو تا بودن نهفته است و از طرفی جزء اول آن‌ها به طور تصادفی با واژه «دو» فارسی شباهت صوری دارد. همان‌گونه که می‌دانیم وام واژه «*دوبله*» یک واژه بسیط است و در زبان مبداء ترکیبی از عدد دو و پسوند دیگری نیست و وام واژه «*دوقلو*» هم ترکیبی از فعل «دوق» (ریشه فعل «دوقماق» به معنی به دنیا آوردن) و پسوند «لو» است. بنابراین در این جا نیز عدد دو در ساخت واژه نقشی ندارد اما همه فارسی‌زبانان که از اصل و ریشه این واژه‌ها آگاهی ندارند، جزء ابتدایی وام واژه‌ها را به عنوان عدد فارسی «دو» به شمار آورده و ضمن بازتحلیل آن دو وام واژه، واژه‌هایی مانند «*سه قلو*» و «*سویله*» را هم به قیاس از آن‌ها ساخته‌اند. همان‌گونه که در مقدمه هم بیان شد گاهی بازتحلیل و قیاس به شکل زنجیره‌وار عمل می‌کنند و بازتحلیل شرایط را برای وقوع قیاس فراهم می‌کند. در این جا، نیز وضع به همین صورت است. بازتحلیل سبب شده است بدون آنکه صورت ظاهری واژه‌های *دوبله* و *دوقلو* تغییر کند، ساختار داخلی آن‌ها دچار تغییر شود. سپس قیاس وارد عمل شده است و واژه‌های *سه‌قلو* و *سویله* را به قیاس از واژه‌های بازتحلیل شده ساخته است. توجه داشته باشید که این قیاس است که سبب آشکار شدن پدیده بازتحلیل شده است.

۸. *سینما*^۲: *سینما*

وام واژه «*سینما*» و ارتباط معنایی تنگاتنگی که این واژه با واژه فارسی «*سینما*» و «*نمایش*» دارد سبب شده است که جزء پایانی این واژه با کلمه فارسی «*سینما*» جایگزین شود و در بین برخی گویشوران به صورت «*سینما*» تلفظ شود، نه «*سینما*».

۹. *مستراح*: *مسترآب*

این واژه دارای ریشه عربی و در اصل به معنی محل استراحت است اما تحت فرایند «به‌گویی»^۳ در زبان فارسی به معنی دستشویی (محل تخلی) به کار رفته است. از آن جا که این واژه در معنای اصطلاحی، مفهوم «آب» را نیز در خود دارد و در آن مکان معمولاً «آب» نیز وجود دارد، به همین خاطر جزء آخر واژه با واژه فارسی «آب» بازتحلیل شده و به صورت «*مسترآب*» درآمده است.

¹ doublé

² cinéma

³ euphemism

۱۰. ورشو کاری: ورشاب کاری

«ورشو کاری» هنر صنعتی است که به کار بر روی فلزات و ساخت وسایلی مانند سماور یا کمد های فلزی می‌پردازد و از آن جا که این هنر صنعت از روسیه و اروپای شرقی وارد ایران شده است به ورشو کاری معروف شده است. روشن است که ورشو نام پایتخت لهستان، یکی از کشورهای واقع در اروپای شرقی است. از آن جا که این هنر صنعت در ارتباط با هنر «آبکاری» است که آن نیز نوعی کار بر روی فلزات است که به ایجاد پوشش فلزی گرانبها بر روی فلزات می‌پردازد، هر دو در یک «حوزه معنایی» قرار می‌گیرند. همچنین به این دلیل که در بعضی از نقاط ایران در محاوره به جای واژه «آب» از «آو» استفاده می‌شود، کارگران شاغل در این صنعت که عموماً از ریشه این واژه آگاهی ندارند، جزء آخر واژه «ورشو» را باز تحلیل نموده و واژه فارسی «آب» را جایگزین آن نموده‌اند. اگرچه در زبان محاوره همان پاره گفته «ورشو کاری» را به کار می‌برند. هر چند از آن جا که در ذهن آن‌ها قسمت آخر وام واژه، مصداق واژه فارسی «آب» است، به هنگام نوشتن نشانی کارگاه خود بر روی کمد ها و مصنوعات ساخته شده، از پاره گفته «کارگاه ورشاب کاری...» استفاده می‌کنند. برخلاف سایر نمونه‌های باز تحلیل که از زبان گفتار گردآوری شده‌اند، این نمونه از زبان نوشتار به دست آمده است که در نوع خود جالب توجه است.

۱۱. کعب الاخبار: کعب الاخبار

کعب الاخبار یکی از دانشمندان صدر اسلام بود که از دین یهود به اسلام گرویده بود و آگاهی فراوانی از اخبار و رخداد های پیامبران و امم پیشین داشت و این اخبار را به مسلمانان انتقال می‌داد. در زبان فارسی، به تدریج این واژه از حالت یک اسم خاص خارج شده است و در اصطلاح به هر کسی که اخبار و اطلاعات فراوان دارد و از همه چیز باخبر است گفته می‌شود. به دلیل همین مفهوم ثانویه، جزء پایانی واژه یعنی «اخبار» با واژه «اخبار» باز تحلیل شده و این واژه به صورت «کعب الاخبار» به معنی شخصی که از همه اخبار آگاهی دارد در آمده است.

۵. نتیجه گیری

همان گونه که مشاهده شد، بیشتر کارهای انجام گرفته بر روی بومی سازی، این پدیده را محدود به تغییرات و انطباقات واجی و آوایی وام‌واژه‌ها با قواعد تلفظی زبان مقصد می‌دانند. هر چند دایره بومی سازی بسیار گسترده تر از این است و مواردی از جمله بومی سازی نوشتاری، آوایی، واج شناختی، صرفی، معنایی و نحوی را در بر می‌گیرد. علاوه بر موارد بالا، گونه خاصی از

¹ semantic field

بومی‌سازی نیز با نام بازتحلیل واژگانی وجود دارد که در این جستار به آن پرداخته شد. دیدیم که از لحاظ ساختاری، در تمام موارد بازتحلیل سه مؤلفه و سه رابطه وجود دارد و روی دادن پدیده بازتحلیل مستلزم وجود هر سه مؤلفه و روابط بین آن‌ها است. همان‌گونه که در شکل (۱) نشان داده شد، این سه مؤلفه به ترتیب مشتمل اند بر وام واژه، بوم واژه و ویژگی‌های مفهومی وام واژه که می‌تواند شکل ظاهری، کارکرد، و یا معنای وام واژه باشد. رابطه بین وام واژه و بوم واژه، یک شباهت صوری آوایی یا نوشتاری است که زائیده تصادف است؛ رابطه بین وام واژه و ویژگی‌های مفهومی آن، یک رابطه دال و مدلولی است که بین هر واژه و مفهوم آن وجود دارد؛ رابطه بین ویژگی‌های مفهومی وام واژه و بوم واژه یک ارتباط مصداقی است که در اثر شباهت ظاهری بین وام واژه و بوم واژه به وجود می‌آید. بر اساس نوع ویژگی مفهومی دخیل وام واژه در پدیده بازتحلیل (شکل ظاهری، کارکرد، و یا معنای وام واژه)، حداقل سه نوع ارتباط مصداقی بین مؤلفه‌های دوم و سوم به وجود می‌آید. بر همین اساس، نمونه‌های بازتحلیل واژگانی را به سه نوع صوری، نقشی و معنایی تقسیم کردیم و برای هر یک نمونه‌هایی را ارائه دادیم.

چند نکته مشترک در همه موارد بازتحلیل واژگانی وجود دارد:

نخست اینکه، این پدیده معمولاً در بین گویشوران عام و کسانی که از اصل و ریشه وام واژه‌ها آگاهی ندارند، اتفاق می‌افتد.

دوم اینکه، این مؤلفه‌ها و روابط بین آن‌ها که در بالا شرح داده شد، در تمام موارد بازتحلیل یافت می‌شوند و جزء لازم و ضروری بازتحلیل به شمار می‌آیند و بدون آن‌ها اصولاً بازتحلیلی اتفاق نمی‌افتد.

سوم اینکه، گاهی واژه حاصل از بازتحلیل، مقبولیت عام می‌یابد. این واژه وارد واژگان زبان وام‌گیرنده می‌شود و در موقعیت‌های رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در برخی موارد، بازتحلیل از این هم فراتر می‌رود. در این راستا، بوم‌واژه‌ای که خود جایگزین وام واژه یا جزئی از آن شده‌است، با بوم‌واژه‌ای که در همان حوزه معنایی قرار دارد، جایگزین می‌شود و دوباره واژه جدیدی ساخته می‌شود؛ برای نمونه، در واژه‌هایی مانند «دوبله» و «دوقلو» علاوه بر اینکه بازتحلیل صورت گرفته و بوم‌واژه «دو» جایگزین جزئی از وام واژه شده، این روند ادامه پیدا کرده‌است. عدد «دو» جای خود را به اعداد دیگری که در همان حوزه معنایی قرار دارند داده‌است و واژه‌هایی مانند «سه قلو»، «چهار قلو» و «سوبله» به قیاس از صورت‌های اولیه ساخته شده‌اند. توجه داشته باشید که قیاس زمانی اتفاق می‌افتد که بازتحلیل اولیه مقبولیت عام پیدا کرده و در سطح وسیعی از جامعه مورد استفاده عموم مردم باشد.

از جمله کارهایی که پیشنهاد می‌شود در ادامه این اثر، می‌توانند انجام شوند از این قرارند؛ بررسی بازتحلیل نحوی در زبان فارسی، یافتن نمونه‌های بیشتری از بازتحلیل واژگانی در زبان فارسی و تلاش برای یافتن جلوه‌های دیگری از ارتباط مصداقی بین مؤلفه‌های دوم و سوم و ارائه تقسیم‌بندی‌های بیشتری از این پدیده.

فهرست منابع

- آقایی رضایی، سیده مهنا و امیر حسینی (۱۳۹۳). «وام‌واژه‌های روسی در زبان فارسی و زبان‌های کرانه جنوبی دریای مازندران: با تکیه بر نام ماهیان دریای مازندران». *پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی*. دوره ۴. شماره ۱. صص ۲۱-۴۵.
- ابوالحسنی، زهرا و آتنا پوشنه (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی فرایندهای واژه‌سازی در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۷۰ ش در ژانر سیاسی مطبوعات». *زبان‌پژوهی*. سال ۲. شماره ۴. صص ۱-۳۱.
- احمدخانی، محمدرضا و دیانا رشیدیان (۱۳۹۵). «بومی‌سازی واجی و صرفی وام‌واژه‌ها در زبان ترکی آذربایجانی». *زبان‌شناخت*. سال ۷. شماره ۱. صص ۱-۱۵.
- آرلاتو، آنتونی (۱۳۸۴). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمه یحیی مدرس. ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۸۰-۱۳۷۹). «افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. دوره ۱۵. شماره ۱ و ۲. صص ۹-۲۸.
- مشیری، مهشید (۱۳۷۳). *ده مقاله درباره زبان و فرهنگ و ترجمه*. تهران: نشر البرز.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷). «نقش بازتحلیل در تغییرات صرفی زبان فارسی». *مجله زبان و ادبیات فارسی*. سال ۴. شماره ۱۱. صص ۱۰۵-۱۱۷.
- نواب زاده شفیعی، سپیده (۱۳۹۳). «بررسی تغییرات معنایی و کاربردی وام‌واژه‌های زبان فرانسه در فارسی». *علم زبان*. سال ۲. شماره ۳. صص ۱۰۷-۱۲۸.
- همت زاده، شهرام و علی مداینی اول (۱۳۹۳). «بررسی تغییرات معنایی واژه در زبان‌های فارسی و روسی». *زبان‌شناخت*. سال ۵. شماره ۲. صص ۱۱۹-۱۳۴.

References

- Abolhasani, Z., & Pushne, A. (2011). A comparative study of word formation processes in decades 1340 & 1370 HS in political genre of the press. *Language Research*, 2(4), 1-37 [In Persian].
- Aghaie Rezaie, S. M., & Hoseini, A. (2014). Russian loanwords in Persian Language and southern coast of the Caspian Sea Languages: relying on the Caspian Sea fishes. *Linguistic Investigations in Foreign Languages*, 4(1), 21-46. [In Persian].
- Ahmadkhani, M. R., & Rashidian, D. (2016). Phonological and morphological adaptations in Azerbaijani Turkish loanwords. *Language Study*, 7(1), 1-15 [In Persian].

- Aitchison, J. (2000). *Language change: progress or decay*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Arolotto, A. (2005). *Introduction to historical Linguistics* (2nd ed.) (Y. Modarresi, Trans.). Tehran: Institute of Humanities & Cultural Studies [In Persian].
- Croft, W. (2000). *Explaining language change: an evolutionary approach*. London: Longman.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics, an introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Garrett, A. (2012). The historical syntax problem: reanalysis and directionality. In D. Jonas et al. (Eds.), *Grammatical change; origins, nature, outcome* (pp. 52-72). Oxford: Oxford University Press.
- Hemmatzadeh, Sh., & Madayeni Aval, A. (2014). A study of lexical semantic changes in Russian and Persian. *Language Study*, 5(10), 197-212 [In Persian].
- Hopper, P. J., & Traugott, E. C. (2003). *Grammaticalization* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Hudson, G. (2000). *Essential introductory linguistics*. Oxford: Blackwell.
- Jakobson, R., & Halle M. (1956). *Foundations of language*. The Hague: Mouton.
- Khadim, L. A. (2012). The semantic change in English and Arabic: a contrastive study. *Journal of Al-Qadisiya University*, 15(1), 7- 23.
- Lane, M. (2012). *English loans in German and the borrowing of meaning*. (Master's thesis), Swarthmore College, Pennsylvania, USA.
- Langacker, R. W. (1977). Syntactic reanalysis. In Charles Li (Ed.), *Mechanisms of syntactic change* (pp. 57-139). Austin: University of Texas Press.
- Moshiri, M. (1994). *Ten articles about language, culture and translation*. Tehran: Alborz. [In Persian]
- Naghzguye Kohan, M. (2008). The role of reanalysis in morphological changes of Persian Language. *Journal of Language and Persian Literature*, 4(11), 105-117. [In Persian]
- Navabzadeh Shafi'i, S. (2014). An investigation of changes in meaning and application of French loan-words in Persian. *Language Science*, 2(3), 107-128 [In Persian].
- Shapur Shahbazi, A. R. (2000-2001). The myth of incest in ancient Iran. *The Journal of Archeology and History*, 15(1&2), 9-28 [In Persian].

Lexical Reanalysis, a Manifestation of Persianization of Borrowed Words in Persian Language; a Structural Investigation

Morteza Dastlan¹

Received: 19/01/2019

Accepted: 14/09/2019

Abstract

Human communities with different languages, because of business transactions, cultural and religious relationships and even war, have always been in close contact with each other. One of the consequences of these relationships is transmitting the language elements and structures from one language to another. This phenomenon is generally called “borrowing”. Borrowing occurs in all levels of language ranging from orthography to phonetics, phonology, morphology and syntactic structures, but the most frequent type of borrowing is lexical borrowing or borrowing the whole word (Arlotto, 2005).

One of the important facts of borrowing is that through this process, borrowed words conform to the grammatical rules of the borrowing language. This phenomenon is called “nativization”. Since, nativization in any language occurs on the basis of the specific grammatical rules of that language, it gets a title related to the name of that language; for instance, nativization in German is called “Germanization (Eindeutschung)” (Lane, 2012, p. 8), or in Arabic is entitled “Arabicization (العرب)”, (Khadim, 2012, p.16); therefore, it is proposed to name this process in Persian language as “Persianization”.

One of the manifestations of nativization is “reanalysis”, the primary cause of which is illiteracy, ignorance and unacquaintance of native speakers with the etymology of borrowed words. In reanalysis, a part of a borrowed word, because of formal similarity, is mistaken for a native word or morpheme and is substituted by that native word or morpheme. The works conducted so far on nativization, either have not paid any attention to reanalysis, or just mentioned some instances of this phenomenon without giving any structural analysis or classification of it. Therefore, in this paper, attempts are made to investigate the structure of reanalysis and to classify it according to its structure.

The data of the study have been collected in informal situations from the colloquial communications of low-educated old people or illiterate young children who are not familiar with the original or written forms of borrowed words. Because of the rising educational level of common people and their excessive contact with

¹ Assistant Professor, General Linguistics, Payam-e-Noor University; mo.dastlan@pnu.ac.ir

written media and the messengers of cyber space, the frequency of the data is dramatically decreasing.

In all the cases of reanalysis, three common elements can be found. These elements include: borrowed word, native word, and the relevant semantic feature of borrowed word. The relevant semantic feature of the borrowed word can be the function, the formal shape or the meaning of the borrowed word. There exist also three relationships among these elements: The first one is the conventional relationship between the borrowed word and its semantic feature which is a signifier and signified relationship. The second one is the accidental relationship between the borrowed word and the native word which is the result of accident and a formal similarity relationship. The third one, is the relationship between the native word and the semantic feature of the borrowed word which is an indicative relationship. To occur an instance of reanalysis, all of the above mentioned factors and relationships must be met and the absence of one of them, prevents its occurrence.

As it is revealed, the indicative relationship between the semantic feature of borrowed word and native word can vary according to form, function and meaning of the borrowed word. With respect to these variables, reanalysis can be classified into formal reanalysis, functional reanalysis and semantic reanalysis. In the following, each of these types of reanalysis is further explained with an example.

Formal Reanalysis occurs on the basis of the formal shape of the object that the borrowed word denotes it. For example, the borrowed word “hamburger” has been reanalyzed as “hamburjer”. It has occurred on the basis of the indicative relationship between the round shape of the object that the word “hamburger” denotes it and the meaning of native word “gerd” with the meaning “round”. Therefore, “hamburger” has been reanalyzed to “hamburjer”.

In Functional Reanalysis, the function of the borrowed word and its accidental similarity with the native word play the main role in forming the functional reanalysis. For instance, the borrowed word “address” which refers to the details of the place someone lives and the function of which is to help somebody else to reach there, has been reanalyzed to “addras”. The reason is that the final syllable of the borrowed word (-ress) is similar to the native word “ras” with the meaning “to arrive” or “to reach”. Therefore, the final syllable “-ress” has been replaced by “ras”; and the borrowed word “address” has been reanalyzed as “addras”.

In Semantic Reanalysis, there is no formal or functional relationship, rather, there exists an indicative relationship between the meaning of the borrowed word and the native word, therefore the native word replaces the whole borrowed word or part of it. For example, the borrowed word “double” means something that is twice as big as something else. The part “dou-” is also accidentally similar to the Persian native word “do” which means “two”. Because of the indicative relationship between the meaning of “double” with the native word “do” on the one hand, and the accidental similarity between the part “dou-” and the native word “do” on the other, the native word “do” has replaced the part “dou-”. This construction has been further reanalyzed by substituting the native word “do” with another native word “se” with the meaning “three” and producing the colloquial word “suble” which means “something that is thrice as big as something else”.

Keywords: Borrowing, Persianization, lexical reanalysis, Borrowed word, Native word